

پیوند آمریکا، ناتو و سایر سازمانهای بین‌المللی: با نگاهی به آینده پژوهشی در روابط بین‌الملل

چکیده

این مقاله به ارتباط پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) با دیگر ساختارهای قدرت بین‌المللی و تاثیر این ارتباط بر سیاست و امنیت بین‌الملل توجه دارد. ناتو به عنوان تنها پیمان قدرتمند نظامی جهان، پس از پایان جنگ سرد تحولات گسترده‌ای در راهبرد، تاکتیک، ساختار و اقدامات نظامی خود ایجاد کرد که توجه بسیاری از سیاستمداران و حقوق‌دانان را به خود معطوف نمود. تعاریف جدید از تهدیدات و ماموریتها که براساس راهبرد نوین ناتو ارایه شد، به ماموریتهای جدیدی منتهی گردید که عملیات نظامی ناتو علیه یوگسلاوی سابق با هدف اقدامات بشر دوستانه و در افغانستان علیه تروریسم و حتی مواضع صریح آن علیه تسلیحات کشتار جمعی در عراق از آن جمله‌اند. نظر به اینکه کشورهای عضو این پیمان در راس سازمانهای بین‌المللی (از جمله شورای امنیت سازمان ملل متحد، صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، اتحادیه اروپایی، سازمان امنیت و همکاری اروپا) قرار دارند، در این مقاله به نقش ناتو در مقوله امنیت بین‌الملل با حمایت دیگر ساختارهای بین‌المللی و قدرتهای مسلط بر این ساختارها توجه شده است. هدف مقاله آینده‌نگری در برابر مخاطرات ناشی از نقش و ماموریتهای جدید ناتو است.

کلیدواژگان: پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)، راهبرد نوین، دفاع جمعی، امنیت جمعی،

امنیت تفکیک‌ناپذیر

* دانش‌آموخته دکتری علوم سیاسی

فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل‌شناسی - آمریکا‌شناسی، سال یازدهم، شماره ۲، بهار ۱۳۸۹، صص ۵۰-۲۱.

♦ اسرائیل‌شناسی - آمریکا‌شناسی

هدف اصلی مقاله مشخص نمودن نقش ناتو در امنیت سازی بین المللی و ارتباط آن با دیگر ساختارهای قدرت در نظام بین الملل است که به این منظور ضرورت دارد تا چالشهای پیش روی ناتو برای بررسی ارتباط آن با ساختارهای بین المللی مورد توجه قرار گیرد. حضور کشورهای عضو پیمان ناتو در دیگر نهادها و ساختارهای قدرت جهانی شبکه ای از قدرت برای مقابله با تهدیدات منافع مشترک آنان به وجود آورده است که اصلی ترین آن تهدید امنیت کشورهای عضو این پیمان است. از طرفی تغییر و تحول در سیاست بین الملل و بهبود وضعیت اقتصادی و قدرت نقش آفرینی قدرتهای نوظهور به منزله چالشی فراروی اهداف جهانی ناتو خواهد بود که به این چالشها نیز اشاره خواهد شد.

جمهوری اسلامی ایران تنها کشوری است که مواضع آشکار و علنی در مخالفت با گسترش ناتو دارد و به لحاظ حضور و گسترش ناتو در محیط امنیتی ایران با نوعی حصر راهبردی در کنار کنترل راهبردی توسط ایالات متحده آمریکا (با توجه به قطعنامه های شورای امنیت در خصوص برنامه هسته ای ایران) مواجه شده است. حضور و گسترش ناتو در محیط امنیتی ایران و عقد موافقت نامه های امنیتی این پیمان با کشورهای حوزه خلیج فارس و آسیای مرکزی و قفقاز وضعیتی ایجاد نموده که پیامدهای غیر قابل پیش بینی به دنبال دارد. به نظر می رسد جمهوری اسلامی ایران از جمله معدود کشورهای جهان است که هم در معرض ملاحظات راهبردی ناتو قرار دارد و هم هیچ گونه تعامل و همکاری و هم سویی با اهداف و ماموریت های ناتو در روابط بین الملل و به ویژه منطقه خاورمیانه و آسیای مرکزی و قفقاز ندارد. این مقاله در نظر دارد به گونه ای تحلیل وضعیت نماید تا جمهوری اسلامی ایران بتواند در صحنه پرمنازعه بین المللی با آینده نگری دقیق تر و واقع بینی نسبت به مخاطرات آینده در جهت تحقق اهداف مندرج در سند چشم انداز ۲۰ ساله حرکت نماید.

ناتو و سیاست بین الملل (بحث نظری)

پایان جنگ جهانی دوم، پایان عصر آرمان گرایی به شمار می آید. بروز دو جنگ جهانی، اندیشمندان حوزه علم سیاست را بدان اندازه واقع گرا کرده بود که بار دیگر به دنبال

تحلیلهای آرمانی یا یوتوپیایی نبوده و به واقعیت‌های موجود توجه بیشتری نشان دهند. بر این اساس، نظریه‌های واقع‌گرایانه، مبنای اصلی روابط میان واحدهای سیاسی را در این دوران کسب، حفظ و افزایش قدرت جهت دستیابی به امنیت، حفظ توازن قوا و تامین منابع ملی قدرتهای بزرگ قرار دادند.^۱ در این دوران، مطابق نظریه واقع‌گرایی ساختاری، وضعیت حاکم بر روابط میان واحدها در نظام بین‌الملل موجب شد تا بازیگران در چارچوب نظامی دو قطبی، برای حفظ منافع ملی خود دست به ایجاد ائتلافهایی در درون دو بلوک بزنند و در قالب نظام خودیاری، به حمایت از یک قطب در مقابل قطب دیگر بپردازند.^۲

۲۳

از زمان شکل‌گیری نظامهای سیاسی جدید این برای نخستین بار بود که جهان وضعیت موازنه دو قطبی را تجربه می‌کرد. آنچه که در قرن نوزدهم به عنوان موازنه‌ای بر اساس «صلح مسلح» میان قدرتهای اروپایی شکل گرفته بود، در دوران جدید درون قالبی نوین تحت عنوان جنگ سرد به حیات خود ادامه می‌داد. در این زمان، نه تنها ایالات متحده باید سیاست انزواطلبی خود را کنار می‌گذاشت و نقشی متناسب با توانمندی خود در عرصه نظام بین‌الملل بر عهده می‌گرفت، بلکه اروپا و به ویژه انگلستان نیز مجبور به پذیرش این واقعیت بودند که با پایان یافتن عصر نظامهای چندقطبی، باید در میان دو قدرت منزوی پیشین که اینک به ابرقدرتهای اصلی جهان تبدیل شده بودند، به عنوان قدرتی درجه دوم جایگاهی برای خود تعریف کند.^۳ به این ترتیب بود که در فردای جنگ، رقابت میان دو ابرقدرت و کشورهای اقماری آنها موجب شد تا نخستین پیمان امنیتی و دفاعی در عصر جدید شکل بگیرد و بنیان ائتلاف میان کشورهای حوزه آتلانتیک شمالی تا آناتولی را در برابر بلوک شرق فراهم آورد. این پیمان به عنوان نخستین سیستم امنیت جمعی پس از پایان جنگ جهانی دوم، در نوع خود بی‌نظیر بود و در یکی از مهم‌ترین فرازهای اساس نامه آن، حمله به یکی از اعضا به منزله حمله به کلیه اعضا تلقی شده بود. این مبحث را می‌توان از منظر نظریه‌های گوناگون از جمله واقع‌گرایی، وابستگی متقابل، هویتی، نهادگرایانه و هژمونی جمعی بررسی کرد. با توجه به اینکه نظریه‌های مزبور به اندازه کافی مورد بحث واقع شده‌اند، در ادامه از نظریه‌ای دیگر و متفاوت با عنوان حرکت وضعی سخن گفته و نسبت بین امنیت ملی - منطقه‌ای و بین‌المللی در قالب این نظریه بررسی می‌شود.

◆ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

نظریه حرکت وضعی و انتقالی

بر اساس نظریه «هژمونی جمعی»، سه رویکرد اصلی را می‌توان برای آینده جهان متصور شد:

۱. رویکرد ابرقدرت واحد مبتنی بر ایده آلیسم وودرو ویلسونی که در این نظریه، ایالات متحده به عنوان یک کشور راهنما وظیفه دارد در راستای بسط ارزشهای خود از هیچ اقدامی فروگذار نکند و حتی وارد هر گونه جنگی بشود. این رویکردی است که به اعتقاد بسیاری، جورج دبلیو بوش در دوران ریاست جمهوری از آن پیروی می‌کرد. نظریه برخورد تمدنهای ساموئل هانتینگتون نیز می‌تواند در این رویکرد تعریف شود.

۲. رویکرد ژئوپلیتیکی به جهان، آن گونه که در نظریات هنری کیسینجر وزیر امور خارجه ایالات متحده در زمان نیکسون قابل مشاهده است. در این رویکرد ایالات متحده آمریکا باید یک سیاست خارجی متکی به رهیافتی ژئوپلیتیک اتخاذ کند. این دیدگاه از رهبران واشینگتن دعوت می‌کند تا بر اساس منافع ملی ایالات متحده آمریکا حرکت نمایند و نه بر اساس ارایه یک تصویر ایده آلیستی از ماموریت جهانی این کشور برای اداره جهان.

۳. در نهایت، رویکرد «شبکه‌ای شدن قدرت». در این رویکرد که به نظر می‌رسد می‌تواند برای توصیف و تحلیل بهتر اوضاع جهان مورد استفاده قرار گیرد و با واقعیت‌های موجود انطباق بیشتری دارد، چنین بحث می‌شود که از آنجا که مدیریت فضای سیاسی جهان معاصر به دلیل فقدان قوانین و دیدگاه‌های مشترک، فوق العاده پیچیده است - به ویژه وقتی منافع اقتصادی و یا امنیتی کشورها در معرض تهدید قرار می‌گیرد - ایجاد تعادل بین فضای اقتصادی (که در آن یک نظم تجاری جهانی شکل می‌گیرد) و قلمرو قدرت سیاسی (که یک نظم نسبی پایدار ایجاد می‌کند) الزام آور است. بنابراین، شبکه قدرت که دارای ساختارهایی نظیر سازمان پیمان آتلانتیک شمالی، سازمان امنیت و همکاری اروپا، اتحادیه اروپایی و گروه هشت کشور صنعتی جهان می‌باشد، جهان را به سمت جهانی شدن در اقتصاد و تجارت، چند قطبی شدن در سیاست و سکولاریسم در مرام حاکم بر روابط بین‌المللی مدیریت می‌کنند و نه تنها در راس سازمانهای جهانی قرار دارند، بلکه بر منابع مالی بین‌المللی نظیر بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول سیطره کامل دارند. چنین رویکردی وضعیت جدیدی برای

جهان به وجود می‌آورد که این وضعیت ناشی از ادغام پیچیده دو نوع فضای سیاسی است: ۱. فضای جوامع بسته؛ و ۲. فضای جوامع باز.

کشورهایی که مشمول «فضای جوامع بسته» می‌شوند، به رقابتها و جاه طلبیهای متناقضی که رویارویی می‌آفریند سوق داده می‌شوند و کشورهای جوامع باز به ارتقا بخشیدن به منافع ملی و پایداری منافع با ایجاد پیوند منافع با کشورهای شریک روی می‌آورند. در این میان، عناصری در سطح بین‌المللی وجود دارند که می‌توانند نقش ویژه‌ای در شکل دهی به توان و اقتدار کشورهای مختلف، ایفا نمایند. انرژی، ایدئولوژی، قلمرو ژئوپلیتیک و فناوری از جمله عناصر مهم در عرصه شبکه‌ای شدن قدرت هستند که چنانچه رابطه‌ای مبتنی بر نفع متقابل بین «هر واحد ملی دارنده این عناصر و شبکه قدرت جهانی» برقرار نشود، به تقابل می‌انجامد. در واقع در چنین جهانی، رابطه میان واحد ملی با شبکه قدرت جهانی بر اساس «هم‌سوئی» و «عدم هم‌سوئی» اهداف و منافع ملی کشورها با شبکه قدرت جهانی تبیین و تعریف می‌شود. می‌دانیم که در یک منظومه نظیر منظومه شمسی، سیاره‌ها دارای دو نوع حرکت هستند: یکی حرکتی است که بر اساس محور درونی خویش و به دور خود انجام می‌شود که این حرکت را حرکت وضعی نامیده‌اند. حرکت دوم حرکتی است که هم‌زمان با حرکت نخست، به دور مرکز منظومه انجام می‌شود و آن را حرکت انتقالی نام نهاده‌اند. براساس نظریه حرکت وضعی، در منظومه نظام بین‌المللی هر واحد ملی در جهت اهداف خود دارای یک حرکت وضعی با محوریت منافع ملی خود، و در جهت تعقیب اهداف بین‌المللی خود دارای یک «حرکت انتقالی» است. بنابراین، در مسیر حرکت خود خواه ناخواه با اهداف و منافع شبکه قدرت جهانی تلاقی پیدا خواهد کرد که این تلاقی، آن واحد ملی را در یکی از دو وضعیت «هم‌سوئی» یا «رویاری» قرار خواهد داد. در این صورت، احتمال بروز یکی از سه وضعیت زیر وجود دارد.

۱. وضعیت مشارکت

اهمیت کشورها به منابع، شرایط و امکانات آنان وابسته است. لذا هر کشوری که از عناصر چهارگانه آب، خاک، انرژی و موقعیت ژئواستراتژیک برخوردار بوده و به لحاظ قدرت

ملی در صحنه جهانی اثر گذار باشد، مشمول اصل مشارکت می شود. در چنین شرایطی سیاست، امنیت، اقتصاد، فناوری و ایدئولوژی آن کشور باید در مدار سیاست، امنیت، اقتصاد و مرام بین المللی قرار گرفته و هم سو با شبکه قدرت جهانی تلقی شود (نظیر روسیه، اروپا، چین). در غیر این صورت در وضعیت «تقابل» یا «به حاشیه رانده شدن» قرار می گیرد.

۲. وضعیت کنترل راهبردی

اگر کشوری از عناصر چهارگانه فوق برخوردار بوده اما با ملاکهای مورد نظر شبکه قدرت جهانی هم سو نباشد، مشمول اقدامات بازدارنده و کنترل راهبردی می شود تا در نهایت و به تدریج تا مرحله «توسل به زور» با شبکه قدرت هم سو شود. (نظیر افغانستان، نیکاراگوئه، عراق، لیبی، پاناما، سودان، ایران و کره شمالی)

۳. وضعیت حاشیه ای

چنانچه کشوری به لحاظ قدرت، کم اثر و به لحاظ ژئوپلیتیک و عناصر چهارگانه، کم اهمیت باشد، در حاشیه قرار گرفته و در وضعیت خود باقی خواهد ماند. رویکرد شبکه ای شدن قدرت از آن جهت حائز اهمیت است که با دیدگاه نوواقع گرایی و ساختارگرایی مبتنی بر نظریه «ثبات مبتنی بر سیطره جمعی» نیز که قدرت را در گرو منابع و امکانات هر کشور می دانند و معتقدند هر کشور به میزان از دست دادن امکانات، اهمیت خود را از دست می دهد، مطابقت دارد و امکان تغییر تاکتیک برای رسیدن به راهبرد «ثبات مبتنی بر سیطره جمعی» را به نهادهای مقتدر بین المللی نظیر پیمان آتلانتیک شمالی می دهد تا اهداف بین المللی خود را تعقیب کنند. بنابراین، در صورتی که میان ارزشهای هویتی، ابعاد امنیتی و یا حتی برنامه های اقتصادی یک واحد ملی با ارزشهای جهانی شده کشورهای قدرتمند، امنیت بین المللی تعریف شده از سوی آنان و یا نظام اقتصادی بین المللی، هم خوانی وجود نداشته باشد، بدیهی است که واحدهای سیاسی قدرتمند در چارچوب ائتلافهای بین المللی نظیر ناتو، سعی در اقناع آن واحد ملی برای تطبیق خود با شرایط موجود حاکم بر جهان داشته باشند و البته ابزارهای اقناع سازی نیز از گستره وسیعی برخوردار است که استفاده از

زور را نیز شامل می‌شود. در چنین شرایطی، به نظر نمی‌رسد که هیچ یک از واحدهای ملی به تنهایی و بدون تشکیل ائتلافهای منسجم با سایر واحدها، قادر باشد که به نواختن ساز مخالف خود ادامه دهد.^۴

روابط ناتو با دیگر نهادهای بین‌المللی

بیش از نیم قرن پیش، دولتهای عضو پیمان ناتو در منشور آتلانتیک اعلام نمودند که هدف اصلی آنان از ائتلاف با یکدیگر، حفظ ارزشهای لیبرال - دموکراسی و نظام اقتصادی مبتنی بر سیستم سرمایه‌داری در کشورهای خود و اشاعه آن در سراسر جهان است. امروزه به جرات می‌توان گفت که آنان در راستای دستیابی به این هدف، گامهای بلندی برداشته‌اند، هرچند که همچنان راهی طولانی برای دستیابی به این اهداف در پیش رو دارند. این سازمان پس از فروپاشی اتحاد شوروی دوران استحاله خود را به خوبی پشت سر گذاشت و توانست خود را با شرایط جدید به خوبی تطبیق دهد. اتخاذ سیاستهایی نظیر گسترش این پیمان از طریق پذیرش اعضای جدید و نیز درخواست همکاری از سایر کشورها در چارچوب برنامه‌هایی نظیر ابتکار «مشارکت برای صلح» فعالیت‌های صلح‌بانی این پیمان در منطقه بالکان نه تنها موجب شد که طی دهه ۱۹۹۰ نقش ژاندارمی جهان در کنار سازمان ملل را به خود اختصاص دهد، بلکه وقوع حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر نیز زمینه حضور هرچه بیشتر این پیمان در مناطق قفقاز و آسیای مرکزی، مدیترانه و خاورمیانه را فراهم آورد.^۵

گسترش تصاعدی پیمان ناتو در سراسر جهان از چنان سرعتی برخوردار است که امروزه می‌توان سایه حضور آن را در مناطق بسیاری مشاهده نمود. ناتو دیگر یک پیمان دفاعی - امنیتی صرف نیست. موضوعاتی که در دستور کار جلسات و نشستهای مختلف سران عضو این پیمان قرار می‌گیرد، دامنه گسترده‌ای دارد. از مبارزه با قاچاق مواد مخدر در آسیای مرکزی تا برقراری امنیت بازیهای المپیک، از آموزش افسران امنیتی عراق تا کمک به توفان زدگان کاترینا در آمریکای شمالی و خاموش کردن آتش در جنگلهای پرتغال، از برقراری شبکه اینترنت نخبگان در قفقاز تا مشارکت در اجرای برنامه خاورمیانه بزرگ و دموکراتیک، همگی بخشی از برنامه‌های ناتو در قرن بیست و یکم را تشکیل می‌دهند.

◆ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

در واقع، این سازمان تلاش دارد تا با حفظ کارویژه های نظامی پیشین، نقش مهم ترین نهاد مدنی در جامعه جهانی قرن بیست و یکم را نیز ایفا نماید و در این میان، کشورهای بسیاری نیز در صف ائتلاف با قدرتمندترین پیمان تاریخ به انتظار ایستاده اند. می توان انتظار داشت که پس از بالکان و آسیای مرکزی و قفقاز، کشورهای حوزه مدیترانه و پس از آن، خاورمیانه ای ها منتظر حضور پر رنگ این سازمان در زندگی خود باشند.

در این میان، همکاری ناتو با دیگر سازمانها و نهادهای قدرتمند بین المللی، زمینه ساز افزایش توانمندیهای این سازمان در عرصه های مختلف شده است. از آنجا که کشورهای عضو این پیمان هر یک به تنهایی نیز قدرت سیاسی، اقتصادی توانمندی به شمار می روند و از آنجا که بیشتر ائتلافهای بین المللی به ابتکار همین کشورهای قدرتمند و در راستای تامین منافع آنان در سطح بین المللی شکل گرفته است، به راحتی می توان مشاهده نمود که حضور قاطبه اعضای پیمان ناتو در مهم ترین نهادها و سازمانهای جهانی سبب شده است که تصمیمات و اقدامات ناتو با حمایت و پشتیبانی صریح یا ضمنی سایر نهادها نیز همراه باشد. با نگاهی به هفت نهاد بین المللی عمده شامل اتحادیه اروپایی، سازمان امنیت و همکاری اروپا، شورای امنیت سازمان ملل متحد، صندوق بین المللی پول، سازمان تجارت جهانی، بانک جهانی و گروه هشت کشور صنعتی جهان، می توان دریافت که تمامی و یا اکثر اعضای ناتو در این نهادهای بین المللی عضو هستند.

ترکیب و ارتباط ساختاری

از ۲۶ عضو پیمان ناتو، ۱۹ عضو آن در اتحادیه اروپایی نیز عضویت دارند و بنابراین در شکل گیری تصمیمات این اتحادیه ۲۵ عضوی، دارای اکثریت هستند. همچنین کلیه ۲۶ کشور عضو ناتو، در سازمان امنیت و همکاری اروپا عضویت دارند و بسیاری دیگر از اعضای این سازمان را که مرکب از ۵۶ کشور می باشد، کشورهای عضو ابتکار مشارکت برای صلح ناتو و یا اعضای گفت و گوهای مدیترانه ای ناتو که همگی از متحدان این پیمان هستند، تشکیل می دهند. در شورای امنیت سازمان ملل متحد نیز از پنج عضو دایم این شورا که دارای حق وتو هستند، سه عضو یعنی فرانسه، انگلستان و آمریکا از اعضای ناتو به شمار

می‌روند و آلمان نیز در انتظار عضویت در این شورا است.

از سوی دیگر، کلیه ۲۶ عضو پیمان آتلانتیک شمالی در سه نهاد مالی و اقتصادی بزرگ در جهان شامل صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی عضویت داشته و به عنوان اعضای اصلی این سازمانها، در فرایند سیاست‌گذاری در این نهادها نقش عمده‌ای ایفا می‌نمایند. سرانجام اینکه، از هشت کشور بزرگ صنعتی جهان که نبض قدرت سیاسی و اقتصادی دنیای کنونی را در دست دارند، شش کشور کانادا، فرانسه، آلمان، ایتالیا، انگلیس و آمریکا عضو پیمان ناتو هستند.

۲۹

نگاهی به آمارهای موجود به خوبی بیانگر این واقعیت است که پیمان آتلانتیک شمالی به عنوان نهادی با قدرت عمل اجرایی گسترده و با نفوذ سیاسی، اقتصادی پر دامنه در سطح نظام بین‌الملل در دهه‌های پیش رو می‌تواند از چه توان عمل‌عظیمی برخوردار بوده و در اجرای اهداف و مقاصد خود تا چه حد موفق عمل نماید. در چنین وضعیتی، تلاش کشورهای مختلف جهان در تمام نقاط دنیا جهت نزدیکی به این نهاد قدرتمند بین‌المللی و گشودن باب گفت‌وگو با اعضای آن در راستای تامین منافع و امنیت ملی خود، با توجه به وسعت حیطه اختیارات و ماموریت‌های ناتو، به خوبی توجیه‌پذیر به نظر می‌رسد.

چالش‌های پیش روی ناتو

پس از فروپاشی اتحاد شوروی تاکنون، بحث‌های مختلفی پیرامون احتمال تشکیل قدرتها و یا ائتلاف‌های نوظهور در مقابل ناتو مطرح شده است و برخی از تحلیلگران بر این باور بوده‌اند که پیمان آتلانتیک شمالی در آینده با چالش‌های جدی از سوی رقبای جدید مواجه خواهد شد. به نظر می‌رسد که این سازمان طی دهه ۱۹۹۰ بیش از هر چیز با بحران‌های درون‌آتلانتیکی که ماهیت وجودی آن را به زیر سوال می‌برد، دست و پنجه نرم کرده و پس از موفقیت در حل مسایل درونی، در دهه نخست هزاره جدید، به تقابل با مسایل فراآتلانتیکی پیش روی خود همت گمارده است. در این بخش، ضمن مرور چالش‌های پیش روی این پیمان در سال‌های اخیر، به بررسی چشم‌انداز آینده آن در برابر قدرتهای رقیب احتمالی خواهیم پرداخت.

◆ اسرائیل‌شناسی - آمریکا‌شناسی

الف. چالشهای درون آتلانتیکی

۱. فلسفه وجودی ناتو

از اصلی ترین موانع ادامه حیات این سازمان طی دو دهه اخیر، می توان به مخالفت تعدادی از کشورهای عضو با تداوم موجودیت و استمرار فعالیت ناتو اشاره کرد. این عده ضمن مخالفت با تداوم فعالیت ناتو به عنوان یک سازمان صرفاً دفاعی، بر تحکیم جایگاه «سازمان امنیت و همکاری اروپا» اصرار ورزیده اند. مخالفان معتقد بوده اند که ادامه حیات ناتو با اصل هم زیستی مسالمت آمیز در محیط جدید نظام بین الملل مغایر است؛ چرا که ناتو محصول دوران جنگ سرد بوده و تداوم فعالیت آن در دوره جدید ضرورت ندارد.

۳۰

۲. رقابتهای نظامی

موضع مذکور در قالبهای متفاوتی از سوی برخی از اعضای ناتو از جمله فرانسه نیز مورد حمایت و پشتیبانی قرار گرفته است. فرانسوی ها در طول چند دهه اخیر اعتقاد داشته اند که یک اروپای واحد و واقعی بدون داشتن ارتشی منسجم کامل نبوده و از اتحادیه اروپای غربی به عنوان شاخه نظامی اتحادیه اروپا و از ارتش مشترک آلمانی - فرانسوی به عنوان شالوده ارتش آینده قاره اروپا پشتیبانی کرده اند. موافقان این طرح بیش از هر چیز بر این نکته تاکید داشته اند که تهدید آتی برای شمال منطقه آتلانتیک، نه از به وجود آمدن یک اروپای شرقی مقتدر، بلکه از تداوم حیات یک اروپای شرقی ضعیف ناشی می شود و این امر بیش از هر چیز ضرورت توجه به گسترش و پیشرفت سیاسی، دفاعی و امنیتی این کشورها را گوشزد می کند. آنچه که در عمل صورت پذیرفته، عبارت از آن است که موضوع تشکیل یک ارتش اروپایی در قالب اتحادیه اروپا و تقویت اتحادیه اروپای غربی که یکی از اهداف کشورهای قدرتمندی نظیر آلمان و فرانسه بوده و همواره با مخالفت انگلیس - به عنوان نزدیک ترین حامی ایالات متحده در اروپا - روبه رو بوده است، در قالب ساز و کاری جدید مورد بررسی قرار گرفته است. در طرح پیشنهادی قدرتهای اروپایی، توصیه شده است که ترتیبات لازم برای همکاری گسترده تر نظامی اروپاییان به اجرا درآید و در همان حال، اتحادیه اروپایی همچنان رابطه خود را با پیمان آتلانتیک شمالی حفظ کند. اما واقعیت آن است که اتحادیه اروپا برای

♦ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

داشتن یک ارتش قدرتمند اروپایی راهی طولانی در پیش دارد. در حال حاضر، اتحادیه اروپا نه ارتشی اروپایی دارد و نه شورایی نظامی برای امور دفاعی و نه حتی از یک سیاست تسلیحاتی یکسان و یا موسسه مشترک تحقیقات نظامی برخوردار است. در چنین وضعیتی، احتمال آنکه این اتحادیه در آینده نزدیک و یا میان مدت قادر و یا مایل به پیگیری امور نظامی در چارچوبی خارج از ناتو باشد، بعید به نظر می‌رسد.

۳. کاهش تهدیدات

۳۱

همان‌گونه که بسیاری از نظریه‌های روابط بین‌الملل بر این امر اشاره دارند، دولت‌ها معمولاً در پاسخ به تهدیدات مشترک خارجی اقدام به انعقاد پیمانهای نظامی می‌نمایند و بنابراین، با از بین رفتن این تهدیدات و بر هم خوردن توازن ناشی از تهدید، پیمانهای قدیمی باید از هم فروپاشند و جای خود را به پیمانهای جدید دهند، مگر آنکه قابلیت تغییر کاربری و تطبیق خود با شرایط موجود را داشته باشند. از سوی دیگر، دولت‌های اروپایی عضو ناتو که بیشترین هزینه فعالیتهای گوناگون ناتو را پرداخته‌اند، از دهه ۱۹۹۰ به بعد با اولویت یافتن منافع اقتصادی، دیگر مایل نبوده‌اند بیش از این در زمینه دفاعی و امنیتی سرمایه‌گذاری کرده و از قافله رشد و توسعه به ویژه در مقابل قدرتهای اقتصادی جدید عقب بمانند. در واقع، با از بین رفتن ابرقدرت شرق، دیگر هیچ خطر نظامی مستقیم و فوری اروپا را تهدید نمی‌کرد، هرچند که بی‌ثباتی سیاسی در اروپای مرکزی و شرقی، به شدت محیط امنیتی ناتو را به مخاطره انداخته بود. نگاهی به کاهش عمده بودجه‌های نظامی اروپاییان در سطح ملی یا آتلانتیکی در نخستین سالهای پس از فروپاشی اتحاد شوروی، به خوبی روشنگر نوع نگرش این کشورها به واقعیتهای دوران پس از جنگ سرد است. احساس عدم نیاز به توجه به اهداف نظامی و در اولویت قرار گرفتن بحث ضرورت تمرکز بر ارزشهای لیبرال دموکراسی و سرمایه‌داری، عامل اصلی چنین رویکردی به حساب می‌آید. به علاوه، ظهور ترتیبات امنیتی جدید، این سوال را مطرح می‌کند که آیا ناتو در شرایط جدید همچنان به عنوان یک پیمان نظامی قادر به ایجاد هماهنگی میان منافع ایالات متحده و کشورهای اروپایی (دو سوی آتلانتیک) بود یا خیر. موانع پیش روی ناتو در این حوزه عبارت بودند از:

◆ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

- محو شدن نظم دو قطبی شرق و غرب و ایجاد نظم نوین جهانی، مسئله تضمین امنیت اروپا توسط آمریکا را به مخاطره انداخته بود؛

- فرایند هم‌گرایی اروپای غربی با توجه به تغییرات ایجاد شده در سطح نظام بین‌الملل، به ایجاد نوعی اروپاگرایی منجر شده بود؛

- شکاف عمیق فناوری تسلیحاتی میان طرفین، اروپا را در موضعی ضعیف قرار داده بود؛

- تاکید بر هویت اروپایی و لزوم نفوذ حداقلی آمریکا در اروپا، خطر تحولات بنیادین در پیمان را پدید آورده بود؛

- نظم چند قطبی برای اروپایی‌ها به معنای افزایش نقش آنان در تصمیم‌گیری برای امنیت جهان بود و حال آنکه برای ایالات متحده این امر به معنای همراهی ارتشهای اروپایی با نظامیان این کشور در نقاط مختلف جهان تلقی می‌شد؛

- آلمان متحد خود قطبی بزرگ در اروپا بود و اتحاد آلمان و فرانسه موتور اصلی هم‌گرایی اقتصادی و سیاسی در اروپا به شمار می‌رفت. به ویژه که فرانسه همچنان بر طبل سیاستهای دوگانه مبنی بر اجرای سیاست امنیتی اروپای مستقل می‌کوبید؛ و

- یکی دیگر از عواملی که متحدان پیشین را از یکدیگر دور می‌ساخت، سیاستهای نزدیکی اقتصادی روسیه به اروپا بود. به علاوه، برای آمریکا این مهم بود که آیا هنوز این سازمان می‌تواند تامین‌کننده منافع این کشور برای حضور در عرصه اروپا باشد یا خیر؟ و حال آنکه برای اروپا مهم این بود که آیا ناتو هنوز تامین‌کننده امنیت مورد نیاز این قاره هست یا خیر؟

در این میان، از نظر طرفداران حفظ ناتو در اروپا، پیمان آتلانتیک شمالی عامل مهمی در دفاع و امنیت اروپا در مقابل تهدیدات خارجی طی چند دهه گذشته بوده است. ناتو تنها سازمان تامین‌کننده امنیت از طریق نظامی بوده که به نمایندگی از سوی سازمان ملل وظیفه حفظ امنیت در اروپا را به انجام رسانده است. این سازمان نقش ادغام‌کننده منافع اروپا و آمریکای شمالی را در هدف مشترک ایجاد صلح، ثبات و امنیت در اروپا دارا بوده است. بنابراین، وجود ناتو به عنوان عامل ثبات در اروپا و همچنین ایجاد ارتباط بین اروپا و ایالات متحده همچنان ضروری است.

۴. هویت اروپایی مستقل

در این بین، جمعی از اروپاییان نیز بحث تقویت «اتحادیه اروپای غربی» را که حتی پیش از ناتو تاسیس شده بود، مطرح نمودند. در واقع، اروپا طی سالهای نخستین دهه ۱۹۹۰ تلاش می کرد تا با بهره گیری از فرصت پیش آمده، ضمن حفظ موازنه قوا در عرصه بین المللی و تاکید بر لزوم تشکیل نظامی چند قطبی، از پدید آمدن نظامی سلسله مراتبی که ایالات متحده در راس آن قرار داشت، ممانعت به عمل آورد.^۶ در این زمان، ایجاد یک «نظم جهانی چند قطبی» مطلوب نظر رهبران کشورهای اروپایی بود و برخی از احزاب سیاسی در این کشورها بر سیاست اروپایی کردن دفاع اروپایی تاکید می ورزیدند. تشکیل پیمان ماستریخت و تلاش اروپا برای دستیابی به یک هویت دفاعی - امنیتی مستقل را می توان در همین راستا بررسی نمود.

البته باید توجه داشت که این هویت جدید بیش از آنکه جنبه نظامی داشته باشد، جنبه سیاسی داشت و از سوی ایالات متحده نیز تشکیل چنین هویتی در درون ناتو مطلوب و مورد پذیرش بود. در واقع، وارن کریستوفر، وزیر امور خارجه آمریکا در ۱۹۹۳، ارتباط این هویت جدید اروپایی در چارچوب ناتو را با عبارت «تفکیک پذیر و نه تفکیک شده» تعریف نمود و بر شکل گیری همکاری آتلانتیکی جدید تاکید کرد. این امر هرچند می توانست مقدمه ایجاد ساختاری دو قطبی در ناتو باشد، اما در عمل نشان داد که شکاف چندان عمیقی در این سازمان به وجود نیامده است.^۷

نکته دیگر اینکه، استمرار ماموریت و فلسفه وجودی ناتو مورد تاکید بسیاری از کشورهای اروپایی بوده و آنها معتقدند که کشورهایی که در آینده عضو اتحادیه اروپا می شوند، باید عضو ناتو نیز باشند. برخی از کشورها نظیر انگلیس، هلند و دانمارک نیز به صراحت اعلام کرده اند که خواهان حضور مستمر آمریکا و مشارکت این کشور در امور امنیتی و دفاعی اروپا هستند. کشورهای کوچکی نظیر هلند، پرتغال و لوکزامبورگ نیز که از سلطه قدرتهای اروپایی نظیر آلمان و فرانسه بیمناک هستند، حضور آمریکا از طریق ناتو را دریچه ای برای حفظ اطمینان و آرامش در اروپا می دانند. کشورهای جدا شده از بلوک شرق نیز که نگران احیای سلطه روسیه هستند، ادامه حیات ناتو و عضویت در آن را تضمینی برای آینده خویش

تلقی می‌کنند. به علاوه، آنچه که در یوگسلاوی سابق اتفاق افتاد، بسیاری را متقاعد کرد که توانایی اروپا برای تامین امنیت این قاره کافی نیست. دبیر کل اتحادیه اروپای غربی نیز طی کنفرانسی در موسسه سلطنتی روابط بین الملل بروکسل در سال ۱۹۹۵ اعلام کرد که: «افسانه این است که دفاع از اروپا می‌تواند در یک مدت بسیار کوتاه به دور از پیمان آتلانتیک شمالی تحقق یابد، در حالی که واقعیت این است که این مهم بدون یک اروپای از نظر دفاعی قوی و برخوردار از پیوندهای محکم با پیمان آتلانتیک و در عین حال، حفظ هویت اروپایی عملی نخواهد بود.»^۸

از سوی دیگر، هرچند که اتحادیه اروپا تأثیرات مثبت بخشی در حوزه‌های اقتصادی و سیاسی داشت، اما نمی‌توانست یک نهاد دفاع جمعی را سامان دهد. در واقع، درست است که هم‌گرایی اقتصادی و سیاسی در ایجاد محیطی باثبات نقش موثری ایفا می‌کند، اما نمی‌تواند زمینه ساز ایجاد دفاع نظامی مشترک باشد. این در حالی است که برای آنکه دموکراسی مورد نظر اتحادیه اروپا تامین شود، ابتدا باید امنیت لازم توسط ناتو به منطقه آورده شده و در واقع، ناتو نقش نیروی پیشروی این اتحادیه را ایفا نماید. تاریخ ناتو نیز همواره ملهم از سیاست گسترش تدریجی ثبات و دموکراسی از طریق برقراری امنیت بوده است. اتحادیه اروپای غربی نیز هرچند می‌تواند ارتش واحد خود را داشته باشد، اما بدون وجود چتر حمایتی آمریکا بر سر اروپا، این اتحادیه نیز نمی‌تواند به آن میزان امنیتی که در قالب ناتو کسب می‌کند، دست یابد.

۵. مخالفان آمریکایی

به دنبال نابودی اتحاد شوروی، مشروعیت رهبری بر بلوک غرب از دو سوی آتلانتیک به چالش کشیده شد. گذشته از اعتراضهای اروپاییان، برخی از سیاستمداران و گروههای سیاسی در ایالات متحده نیز با یادآوری رهنامه مونرو و تأکید بر سیاست «انزوای باشکوه» این ابرقدرت در اوایل قرن بیستم، ادامه چنین سیاستی را پس از فروپاشی شوروی در عرصه سیاست خارجی آمریکا تجویز کردند. البته پیوستگی سیاسی، اقتصادی، ارتباطاتی و فرهنگی میان واحدهای بازیگر در عرصه بین الملل چنان گسترده بود که اجرای چنین

طرحی در پایان قرن بیستم ناممکن می نمود. با این همه، افزایش فشارهای داخلی برای کاهش تعهدات خارجی، رهبران کاخ سفید را به کاهش میزان حضور نیروهای این کشور در اروپا واداشت. از این طریق، تمایل اروپاییان مبنی بر مسئولیت پذیری بیشتر به ویژه در زمینه تامین امنیت این قاره کهن نیز تا حدودی برآورده گردید.

۶. مشکلات ساختاری

علاوه بر موارد فوق، در سالهای دهه ۱۹۹۰ در عرصه داخلی و ساختارهای نظامی ناتو نیز نوعی ناهمگونی با شرایط جدید در زمینه سطح آمادگی نظامی، حجم نیروهای راهبردی و غیر راهبردی و سازماندهی مراکز فرماندهی و گسیل نیروها به مناطق مختلف مشاهده می گردید که ناتو مجبور بود برای افزایش کارآمدی ساختار خویش در شرایط جدید، تغییراتی در این زمینه ها ایجاد نماید. مسئله مهم در این میان، عبارت بود از برقراری ارتباط میان نقش ناتو به عنوان یک پیمان دفاعی و کارکرد آن به عنوان بخشی از سیستم امنیت در اروپا در دوران جدید. به طور کلی، ناتو به سه دلیل مجبور به بازنگری در ساختار خود بود. این دلایل عبارت بودند از: الف. تغییر در ماهیت تهدیدات نظامی علیه کشورهای عضو به دنبال فروپاشی ساختارهای سیاسی و نظامی در کشورهای عضو پیمان ورشو؛ ب. تغییر در وضعیت نظامی و راهبردی در اروپای مرکزی به واسطه اتحاد دو آلمان و پذیرش آلمان متحد در ناتو؛ و ج. ضرورت ایجاد ساختارهای نظامی مقبول برای فعالیت در عملیتهای خارج از منطقه. به این ترتیب، ناتو باید مدل کلاسیک خود را کنار می گذاشت و به دنبال مدلی برای ناتوی جدید می گشت. این امر مستلزم انجام امور زیر بود: ارایه تعریفی جدید از رهنامه، راهبرد، ساختار نیروها و سیستم دفاعی ناتو؛ باز تعریف روابط میان آمریکا و متحدان اروپایی؛ پذیرش اعضای جدید؛ و نقش آفرینی به عنوان تامین کننده سیستم امنیت اروپایی.^۹ مشکل اصلی در این میان، تحول در مفهوم «دفاع» بود. در واقع، دفاع در وضعیت جدید به معنای مقابله با تحركات دشمنی آشکار و معلوم نبوده، بلکه عبارت از قابلیت واکنش و پاسخ گویی به خطرات محتمل از سوی دشمنان غیر قابل پیش بینی بود.

۷. چشم انداز درون آتلانتیکی ناتو

به این ترتیب، در نیمه نخست دهه ۱۹۹۰ حفظ اتحاد میان اعضا مهم تر از تدبیر راههایی برای حفظ موازنه، دفاع و برقراری امنیت در برابر دشمنان بود. در این میان، برخی معتقد به تداوم حیات ناتو و افزایش حضور مستقیم این سازمان در حل و فصل منازعات بودند. برخی دیگر با کاهش اختیارات این سازمان و عملکرد محدود آن موافق بودند و عده ای دیگر خواهان آن بودند که ناتو به کلی منحل شده و جای خود را به نهادهای جدیدی نظیر سازمان امنیت و همکاری اروپا بدهد. اما در سالهای بعد، ناتو توانست به واسطه وجود سه عامل اصلی و بهره گیری از فرصتهای موجود به حیات خود تداوم بخشد. این عوامل عبارت بودند از:

- وجود تهدیدات خارجی در مناطق مجاور کشورهای عضو و توانایی ناتو در محافظت از اعضا؛

- توانایی ناتو در نهادسازی؛ با پایان جنگ سرد، ناتو هم زمان چند فعالیت عمده را دنبال کرد. تعارضات نظامی را در اروپای شرقی و مرکزی کنترل کرد، در برقراری ثبات و امنیت در کشورهای تازه استقلال یافته نقشی مهم ایفا نمود و توازن قوا میان رقبای قدیمی در اروپای غربی را حفظ کرد؛ و

- این سازمان توانست با توجه به اوضاع جدید حاکم بر نظام بین الملل، منافع اعضای خود را حفظ کند.

بنابراین به رغم وجود رقبایی نظیر اتحادیه اروپای غربی، سازمان امنیت و همکاری اروپا، شورای اروپا و سازمان دفاع اروپای غربی نیاز به وجود سازمانی فرامنطقه ای که امنیت و صلح بین المللی را تضمین کرده و نقش ژاندارم جهان را ایفا نماید، بیش از هر زمان احساس می شد. به علاوه، عدم حضور ایالات متحده در سازمانهای منطقه ای اروپایی، با توجه به توانمندی نظامی این کشور، خلایی جدی در صلح بانی بین المللی پدید می آورد. همچنین رقابتهای دیرینه میان قدرتهای بزرگ اروپایی نیز به آنان اجازه نمی داد که یکی از میان آنها رهبری و هدایت سازمانهای منطقه ای جدیدالتاسیس را برعهده گیرد.^{۱۰}

به نظر می رسد که در این چارچوب و در بستر تحولات اخیر در سطح نظام بین الملل، دیدگاههای فرانسه و انگلیس که دو قطب مختلف اروپا در زمینه فعالیت ناتو در این قاره را

تشکیل می دهند، در حال نزدیک شدن به یکدیگر است. این نزدیکی تا حدودی محصول همکاری طرفین در یک دهه اخیر بوده است. ژاک شیراک از سیاست سنتی فرانسه دایر بر اصرار بر یک هویت دفاعی اروپایی خارج از ناتو عدول کرده و خواهان یک هویت دفاعی اروپایی در داخل ناتو شده است. بریتانیا و فرانسه که دو قدرت نظامی مهم و هسته ای اتحادیه اروپا به شمار می روند، در حال تلاش برای توسعه و توانمند سازی اتحادیه اروپای غربی به عنوان بال اروپایی ناتو و نیز بال امنیتی اتحادیه اروپا هستند.^{۱۱}

البته باید توجه داشت که این امر به معنای کاهش تعهدات آمریکا نسبت به دفاع از اروپا نخواهد بود. ایالات متحده اعتقاد دارد که چنانچه توانمندی اروپا در دفاع از جامعه آتلانتیک افزایش یابد، آمریکا با اتحادیه ای هم پیمان خواهد بود که اعضای آن از صلاحیت و توان بیشتری برخوردارند. در واقع، می توان نوعی تقسیم وظایف بین اروپا و ناتو را تصور کرد که مطابق آن، اروپا به رویارویی با چالشها در نزدیکی دروازه های خود و ناتو به مقابله با چالشها در مقیاسی گسترده تر و مکانهای دورتر می پردازد. اگرچه این تقسیم وظایف به معنای واگذاری الزامی وظایف درون مرزی به اتحادیه اروپا نیست و ممکن است اعضای این اتحادیه به طور هم زمان در عملیاتی بین المللی ناتو نیز شرکت داشته باشند. با توجه به واقعیتهای موجود، ایالات متحده راهکاری موسوم به توافق بزرگ مطرح نموده است. براساس ایده توافق بزرگ، نقطه شروع اصلاح واقعی پیمان آتلانتیک شمالی در شناخت ارتباط غیر قابل انکار میان میزان مسئولیت کشورهای عضو و میزان قدرت و تاثیر گذاری آنها می باشد. آمریکا معتقد است که کشورهای اروپایی باید مشارکت مالی و نظامی خود را در اتحادیه افزایش دهند و در عین حال قدرت تصمیم گیری بیشتری داشته باشند. آمریکا با این کار قصد دارد به نقش بیشتر کشورهای اروپایی در ناتو رضایت دهد. باید در نظر داشت که این افزایش تعهد اروپا به ناتو، به مفهوم کاهش مسئولیت دفاعی آمریکا خواهد بود و دست این کشور را برای انجام اقدامات جدید در سایر مناطق جهان باز می نماید.

این دیدگاه آمریکا از این حقیقت ناشی می شود که میزان مسئولیت و قدرت کشورها در این اتحادیه با یکدیگر متناسب نیست. بحران کوزوو به طور خاص، مشخص کرد که در واقعیتهای نظامی ناتو، مفهوم دور کن برابر (آمریکا و اروپا) جایگاهی ندارد. این عدم تناسب از

◆ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

زمان تاسیس ناتو در سال ۱۹۴۹ وجود داشته است، ولی تهدید شوروی اقتضا می کرد که کشورهای عضو به آن توجه چندانی نکنند.

هم اکنون ایالات متحده مدعی است که همواره بیش از سهم خود در ناتو شرکت کرده است. البته این مسئله در زمان جنگ سرد، بهای طبیعی حفظ اروپای غربی از تسلط شوروی بود. ولی با پایان جنگ سرد، از سویی ملاحظات امنیتی و ژئوپلیتیکی آمریکا متحول شده و از سوی دیگر، ملاحظات دفاعی کشورهای اروپایی نیز تغییر کرده است. برای نمونه در کوزوو، میزان قدرت و مسئولیت اعضا با هم تناسب نداشتند. اغلب ماموریت‌های شناسایی با تجهیزات اطلاعاتی آمریکا انجام شد. دو سوم ماموریت‌های پروازی را نیز هواپیماهای آمریکایی صورت دادند و اکثر موشک‌های رهگیر دقیق را آنها شلیک کردند. این بدان علت بود که اروپا تسلیحات دقیق رایانه‌ای، سیستم‌های رهیابی، قابلیت‌های پیشرفته رزم در شب و تجهیزات پیشرفته ارتباطی در اختیار نداشت. در کوزوو مشخص شد که شکاف نظامی بین ایالات متحده و اروپا، در حال گسترش است و تجهیزات نظامی اروپا نسبت به آمریکا، در سطحی پایین‌تر قرار دارد. در چارچوب ایده توافق بزرگ و از بین بردن عدم توازن میان ایالات متحده و اروپا در ناتو، دو راهکار مطرح شده است:

الف. مدرن‌سازی نیروهای نظامی اروپا؛ به نظر آمریکایی‌ها ایجاد توازن بین میزان مسئولیت و نیز قدرت کشورها با این کار آغاز می شود که نیروهای نظامی اروپا برای مشارکت در ماموریت‌های ناتو، مدرن شوند. اروپا باید تلاش کند که شکاف تکنولوژیک بین نیروهای نظامی خود و ایالات متحده را کاهش دهد. در واقع، هر عضو ناتو باید بتواند در ماموریت‌های آن مشارکت کامل کند. در این چارچوب، به هر کشور اروپایی اعتبارات مالی متناسب با هزینه‌های دفاعی آن داده خواهد شد.

ب. تجدید ساختار ناتو برای افزایش نقش اروپا در روند تصمیم‌گیری؛ توافق بزرگ بر این فرض استوار است که کسانی قدرت و حاکمیت بیشتری خواهند یافت که مشارکت بیشتری در اتحاد داشته باشند. در واقع، ایالات متحده به همان نسبت که دیگر مجبور به تحمل میزان مسئولیت غیرمتناسب نخواهد بود، باید قدرت عملیاتی بیشتری را به اروپا واگذار نماید. بدون تردید آمریکا با ارایه این طرح، امتیاز قابل توجهی به اروپا می دهد و این

♦ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

امر گام مهمی برای متحدان اروپایی و ایالات متحده خواهد بود؛ چیزی که در طول نیم قرن عمر ناتو سابقه نداشته است. دلیل دادن این امتیازات و ارایه طرح توافق بزرگ عبارتند از:

۱. کاهش تعهدات دفاعی ایالات متحده در اروپا: توافق بزرگ به ایالات متحده اجازه می‌دهد تا به مسئولیتهای جهانی خود در نقاط دیگر بپردازد، بدون اینکه منافع خود را در اروپا قربانی کند. پس از پایان جنگ جهانی دوم و تاسیس ناتو، مسئولیت تامین امنیت اروپای غربی در مقابل شوروی، به طور عملی به دوش ایالات متحده افتاد. این مسئله از ابتدا سبب انتقاداتی در داخل آمریکا شد؛ از جمله اینکه این کشور نباید جز در مواردی که تمامیت ارضی و امنیت ملی آن به طور مستقیم تهدید می‌شود، به صرف هزینه‌های نظامی بپردازد. واگذاری قسمتی از اختیارات و در عین حال مسئولیتهای ناتو به اروپایی‌ها، موجب کاسته شدن از بار مالی سنگین هزینه‌های دفاعی ایالات متحده در اروپا خواهد شد.

۲. مقابله با هویت دفاعی مستقل اروپایی: از همان ابتدای تشکیل ناتو در سال ۱۹۴۹ و نقش محوری آمریکا در آن، کشورهای اروپایی در مقابل این نقش به نوعی مقاومت کردند. به همین دلیل بود که فرانسه در زمان دوگل از شاخه نظامی ناتو خارج شد. پس از پایان جنگ سرد نیز تجربیاتی نظیر بحران بالکان، کشورهای اروپایی را بیش از پیش نگران کرد. در مقابل حس سلطه طلبی آمریکا در اروپا، کشورهای اروپایی خواهان ایجاد یک هویت مستقل اروپایی در همه ابعاد و از جمله در مسایل دفاعی شده‌اند. با همین زمینه بود که در نشست ماستریخت در سال ۱۹۹۲، اعضای اتحادیه اروپا سیاست خارجی و امنیتی مشترک اروپایی را تصویب کردند. همچنین در اجلاس هلسینکی در سال ۱۹۹۹، اتحادیه اروپا تصمیم گرفت یک نیروی مستقل واکنش سریع را متشکل از ۶۰ هزار نفر تشکیل دهد تا در مواقع حساس بحرانهای اروپایی، وارد عمل شود. همه اینها نشان دهنده تلاش اروپا برای فاصله گرفتن از اتکای کامل دفاعی به ایالات متحده است. با ارایه طرح توافق بزرگ، آمریکا قصد دارد اروپا را در مأموریت‌های حفظ صلح و امنیت در این قاره بیشتر دخالت داده و نشان دهد که ناتو به تنهایی برای این منظور کافی است و به این ترتیب، از گسترش تفکر دفاع مستقل اروپایی جلوگیری کند.

۳. کاهش حساسیت اروپا در مقابل طرح دفاع ملی موشکی آمریکا: ایالات متحده با

این هدف که موازنه تسلیحاتی موجود را به نفع خود برهم زند و برتری نظامی و تکنولوژیکی خود را در بلند مدت در سطح بین‌المللی تثبیت کند، طرح عظیم و پرهزینه سپر موشکی را مطرح کرد. این اقدام، اعتراض قدرتهای دیگر به ویژه روسیه را برانگیخت و سبب نگرانی شدید اروپا شد. این امر از سویی رقابتهای تسلیحاتی بین آمریکا و روسیه را تجدید می‌کرد که اروپا قربانی آن بود و از سوی دیگر، این هراس را ایجاد می‌کرد که ایالات متحده، اروپا را در شرایط خطرناک تنها گذارد.

در قبال موضع‌گیری مخالف کشورهای اروپایی، ایالات متحده سعی کرد از راههای مختلف نظر موافق سران کشورهای اروپایی را جلب نماید. برای مثال، از کشورهای اروپایی خواست در طرح سپر موشکی مشارکت نمایند، و با استقبال انگلستان نیز مواجه شد. همچنین آمریکا با طرح توافق بزرگ و مشارکت بیشتر اروپا در فرماندهی نظامی ناتو قصد داشت اعتماد اروپایی‌ها را جلب کند و حساسیت آنها را در مقابل طرح دفاع موشکی کاهش دهد. به این ترتیب، تردیدی نیست که روابط راهبردی آمریکا و اتحادیه اروپا در چارچوب ناتو، برای هر دو طرف چنان اهمیت حیاتی دارد که نمی‌توان تصور کرد این روابط به راحتی از بین برود. ضرورتهای امنیتی و دفاعی هر دو طرف ایجاب می‌کند که ناتو در آینده همچنان باقی بماند، ولی چارچوب روابط اروپا و آمریکا در ناتو با گذشته متفاوت خواهد بود. اروپا خواهان آن است که با تضعیف نقش مسلط آمریکا در ناتو، به یک هویت مستقل دفاعی دست یابد؛ هویتی که برای یک اروپای متحد در آینده کاملاً ضروری است. ایالات متحده نیز که قصد دارد نقش خود را در صحنه بین‌المللی گسترش دهد، از سویی خواهان تقویت بنیه نظامی اعضای ناتو و مشارکت گسترده‌تر آنها در هزینه‌ها، مسئولیتها و عملیتهای ناتو است و از سویی دیگر، نگران جدایی طلبی و موجودیت دفاعی مستقل اروپا می‌باشد. در این شرایط ایده توافق بزرگ با این هدف مطرح شده است که نقش اروپا در ناتو گسترش یابد و هویت مستقل دفاعی اروپا کم‌رنگ شود.^{۱۲} با این همه، عدم وجود یک موضع قوی اروپایی در برابر خواستههای واشینگتن، ناکامی در اتخاذ موضعی واحد نسبت به بحران عراق و سیاستهای آمریکا در قبال آن و نیز جدی گرفته نشدن اتحادیه اروپا در حل بحران خاورمیانه همگی نشانه‌هایی از عدم انسجام لازم در سیاستهای امنیتی - دفاعی اروپاست. واقعیت‌های موجود و منافع همچنان

متضاد در درون کشورهای اروپایی، رسیدن به درک و بینشی مشترک از سیاستهای امنیتی و دفاعی در سطح این قاره را همچنان امری دور از دسترس می نماید.

ب. چالشهای فراآتلانتیکی

۱. روسیه

برخی تحلیلگران بر این باورند که روسیه به عنوان میراث دار امپراتوری شوروی سابق، در برابر سیاستهای پیش روانه ناتو و حرکت به سوی شرق این پیمان، ساکت ننشسته و در آینده از خود مقاومتی چشمگیر برای حفظ حوزه نفوذ خود در مناطقی نظیر حوزه بالتیک، قفقاز و آسیای مرکزی نشان خواهد داد. مطابق این نظریه، اقدامات ناتو طی سالهای اخیر در تعارض آشکار با منافع و امنیت ملی روسیه بوده و این کشور هنوز به قدری توانمند هست که بتواند از پیش روی ناتو ممانعت به عمل آورده و یا حرکت آن را کندتر نماید. به علاوه، کاهش تنشها میان روسیه و کشورهای حوزه آتلانتیک طی دوران پس از جنگ سرد، لزوم محاصره این کشور توسط هم پیمانان ناتو را تا حدی عجیب جلوه می داد.

واقعیت آن است که گسترش ناتو در شرایطی صورت می گیرد که بسیاری به دنبال فروپاشی شوروی و اضمحلال پیمان ورشو، تصور می کردند که دلیل وجودی ناتو از بین رفته است. این مسئله بیانگر یک تعارض اندیشه ای است که تفحص و پژوهش پیرامون گسترش ناتو را در شرایط جدید جهانی هم از دیدگاه علمی و هم از منظر سیاست گذاری کشورهای مختلف، امری لازم می نماید. مطالعه شرایط شکل گیری ناتو در سال ۱۹۴۹ نشان می دهد که مهار شوروی و کمونیسم در اروپا، تامین کننده نیاز دفاعی در مقابله با تهدیدات خارجی برای حفظ نظام سرمایه داری بود. اما موانع گسترش سرمایه داری، به منابع تهدید بیرونی نظام محدود نمی شود. لذا هدف از گسترش ناتو به شرق در فردای فروپاشی شوروی، مهار بالقوه و بالفعل گونه ای از توسعه سرمایه داری لیبرالیستی در قالب سرمایه داری انحصاری فاشیستی است که احتمال رشد آن در شرایط فعلی بسیار زیاد است.

به دنبال فروپاشی شوروی، عام ترین و پذیرفتنی ترین نظریه ای که در محافل صاحب نظران اروپایی و آمریکایی پیرامون نتایج سقوط شوروی طرح شد، عبارت بود از اینکه پس از

◆ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

سقوط شوروی، مدل اقتصادی و سیاسی غربی یا لیبرالیسم اقتصادی - سیاسی در غالب کشورهای جهان مقبولیت ویژه و همگانی یافته است. اما تجربه چند سال نخست پس از فروپاشی کمونیسم در شوروی و شکل گیری کشورهای جدید در آسیای مرکزی و قفقاز و تغییرات بنیادی در کشورهای اروپای شرقی، آرایشی متفاوت از آنچه که غالب نظریه پردازان تصور می کردند، به نمایش گذاشت. واقعیت آن است که اگرچه روسیه و دیگر کشورهای آزاد شده از حصار کمونیسم، نظام اقتصادی - سیاسی سرمایه داری را به عنوان نظام غالب حکومتی و اقتصادی خود پذیرفته اند، نکته مهم این است که کدام نوع سرمایه داری امکان رشد در آن کشورها را دارد. بنابراین، از دیدگاه حامیان و رهبران سرمایه داری لیبرالیسم، شکست و فروپاشی کمونیسم در شوروی به معنای پیروزی نهایی نیست. هرچند همه آن کشورها نظام سرمایه داری را انتخاب نموده اند، ولی برخی از آنها مانند روسیه و یوگسلاوی سابق و تمام کشورهای تازه استقلال یافته قفقاز و آسیای مرکزی در لبه سقوط به یک نوع سرمایه داری انحصاری قرار دارند. اگر در طول جنگ سرد، هدف ناتو مهار کمونیسم و در راس آن شوروی بود، در دوران پس از جنگ سرد یکی از وظایف اصلی ناتو مهار و شکست سرمایه داری انحصاری - فاشیستی است که امکان رشد در شرق اروپا، روسیه، قفقاز و آسیای مرکزی را دارد.

با این همه، باید توجه داشت که اقدامات روسیه در افزایش همکاریهای اقتصادی خود با غرب و افزایش مرادوات این کشور به ویژه در زمینه انرژی با کشورهای اروپایی طی سالهای اخیر حاکی از آن است که دولتمردان روس بیش از آنکه به فکر تقابل با متحدان جدید غربی خود باشند، سعی در گسترش همکاریها و تعمیق روابط خود و به رسمیت شناخته شدن این کشور در جمع کشورهای قدرتمند صنعتی و اختصاص نقشی در خور آن در معادلات جدید حاکم بر روابط بین ملتها و دولتها دارند. بنابراین، روسیه نه تنها در برابر سیاست نگاه به شرق ناتو - به رغم فشارهای گروههای ملی گرای داخلی - از خود مقاومت عملی نشان نداده است، بلکه به گونه ای عمل گرایانه تلاش نموده است تا ضمن ممانعت از تبدیل شدن به یک ابرقدرت منزوی در سطح منطقه ای و بین المللی، در برقراری ارتباط و یافتن هدفهای مشترک با اعضای سازمان پیمان آتلانتیک شمالی، پیش گام باشد. تشکیل شورای ناتو - روسیه، تجلی

چنین سیاستی طی سالهای اخیر به شمار می آید.^{۱۳} به نظر می رسد که این کشور در سالهای آتی نیز با تداوم بخشیدن به سیاست مذکور، بیش از آنکه به رقیبی نظامی در برابر ناتو تبدیل شود، تلاش نماید تا از طریق ارتباط مستمر و موثر، منافع ملی خود را با برنامه های آتی این پیمان تطبیق نماید. اقتصاد ضعیف این کشور در سالهای پس از فروپاشی اتحاد شوروی، این اجازه را به روسیه نخواهد داد تا در آینده کوتاه و یا میان مدت، توان تقویت چشمگیر بنیه نظامی - دفاعی خود در برابر پیمان ناتو را داشته باشد و بنابراین، سیاستمداران روس در چنین شرایطی، ترجیح می دهند که هم پای غرب، در روند جهانی شدن امور، تعریف جدیدی از امنیت ملی خود ارایه دهند.^{۱۴}

۲. چین

چین یکی دیگر از کشورهایی است که گمان می رود در آینده در برابر گسترش ناتو به سوی شرق، از خود مقاومت نشان دهد و به رویارویی با این سازمان مبادرت ورزد. این استدلال از آنجا ناشی می شود که این کشور علاوه بر آنکه از نظر نظامی از هنگام جنگ سرد همواره دارای قدرت و توانمندی تسلیحاتی چشمگیری بوده است، از نظر اقتصادی نیز طی سالهای اخیر و با تغییر نظام اقتصادی خود و روی آوردن به نوعی نظام سرمایه داری نیمه دولتی، رشد خوبی داشته و پیش بینی می شود که این رشد طی سالهای آتی نیز تداوم یابد. با این همه، هیچ یک از این موارد سبب نمی شود که اژدهای زرد یارای آن را داشته باشد و یا نفعی برای خود متصور شود که پنجه در پنجه بزرگ ترین پیمان نظامی جهان در افکند.

از هنگامی که مذاکرات میان روسیه و پیمان آتلانتیک شمالی در چارچوب «شورای ناتو- روسیه» آغاز شد، چین با نگرانی شاهد تکرار معکوس وقایع تاریخی بوده است. هنگامی که در دهه ۱۹۷۰ نیکسون - رییس جمهور وقت ایالات متحده - با پیگیری دیپلماسی پیونگ پونگ زمینه نزدیکی چین به غرب را فراهم آورد، اتحاد شوروی بیش از گذشته در انزوای سیاسی قرار گرفتن و بار سیاست «بازدارندگی» غرب علیه خود را در عرصه سیاست خارجی حس کرد. این بار اما این روسیه است که با پیش دستی در همراهی با غرب، چین را به سوی نوعی انزوای منطقه ای و بین المللی جدید سوق می دهد.^{۱۵}

این در حالی است که تا پیش از وقایع ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، چین و روسیه موضع واحدی در برابر برنامه سیستم دفاع موشکی جدید آمریکا اتخاذ کرده بودند و در قبال مسایل منطقه ای نیز به توافقهایی برای تامین منافع و حفظ امنیت خود رسیده بودند. مهم ترین این توافقهها شامل ایجاد گروه پنج در شانگهای چین در سال ۱۹۹۶ و ارتقای آن به سازمان همکاریهای شانگهای با عضویت شش کشور چین، روسیه، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان و ازبکستان سه ماه پیش از وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر بوده است.

در آن زمان، این کشورها قرارداد تقویت اعتماد متقابل نظامی در مرزهای خود را به امضا رساندند. به موجب این قرارداد، کشورهای یاد شده موافقت کردند تا از حمله به مناطق مرزی خودداری کرده و از برگزاری آزمایشهای نظامی که تهدیدی علیه یکدیگر باشد، دوری جویند. آنها همچنین توافق کردند تا حجم و گستردگی و تعداد دروس آموزش نظامی را کاهش دهند، یکدیگر را از عملیات نظامی که قصد دارند تا عمق ۱۰۰ کیلومتری مرزهای مشترک به انجام رسانند، قبلاً آگاه سازند، از مقامات نظامی همسایگان برای نظارت بر مانورهای خود دعوت به عمل آورند و بالاخره، مناسبات دوستانه و همکاری بین نیروهای نظامی مستقر در دو سوی مرزها را تقویت نمایند. آنان همچنین مهم ترین اهداف پیمان همکاری شانگهای را به شرح زیر اعلام کردند:

- تقویت و تحکیم اعتماد متقابل و برقراری روابط و مناسبات بین اعضا بر اساس اصل حسن هم جواری؛

- انجام همکاریهای موثر و سودمند در زمینه های سیاسی، تجاری، اقتصادی، علمی،

فنی و فرهنگی؛ و

- تشریک مساعی در امر برقراری و تامین صلح و امنیت و ثبات در منطقه و حمایت از

آن.^{۱۶}

اما با وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر، روسیه در سیاست خارجی خود چرخشی جدی انجام داد و ولادیمیر پوتین برخلاف یلتسین، تلاش نمود تا با پیوستن به جبهه نبرد علیه تروریسم، موضع خود را به غرب نزدیک تر سازد و در برابر برنامه های نظامی غرب از خود نرمش نشان دهد. به این ترتیب، هدف از تشکیل پیمان شانگهای که ایجاد یک فضای تنفسی برای دو

قدرت سنتی چین و روسیه در منطقه آسیای مرکزی در برابر حضور روزافزون ناتو بود و گاه حتی از آن تحت عنوان «ناتوی آسیایی» نیز یاد می‌شد، به تدریج کم رنگ شد. این سازمان که می‌توانست ایفاگر نقش رقیبی جدی در برابر سیاست نگاه به شرق ناتو باشد، در برابر همکاری‌های رو به گسترش اعضای خود با این پیمان، بیش از پیش تضعیف شده است. چین و روسیه در این راستا تا به آن پایه نرمش از خود نشان داده‌اند که حتی اجازه می‌دهند که هم پیمانان آنها در پیمان امنیتی شانگهای، با مراودات خود با سازمان ناتو در قالب ابتکار «مشارکت برای صلح» و نیز از طریق انجام مانورهای نظامی مشترک و یا اعطای پایگاه نظامی به اعضای این سازمان، ناتو را تا پشت مرزهای این دو ابرقدرت آسیایی بیاورند.

این امر تا بدانجا گسترش یافت که حتی چین نیز با درک واقعیت حضور ناتو در حیات خلوت راهبردی خود (افغانستان و آسیای مرکزی) در سال ۲۰۰۲ خواهان انجام گفت‌وگوهای راهبردی با سازمان ناتو در زمینه مفهوم راهبرد نوین این سازمان، تهدیدات مشترک و فعالیت‌های ناتو در آسیای مرکزی شد. سیاستمداران چینی به فراست دریافته‌اند که سایر قدرتهای آسیایی نظیر روسیه، هند، پاکستان، ژاپن، استرالیا و کره جنوبی هر یک به فراخور حال در تلاش برای گشودن باب مراوده با ناتو برای تامین منافع خود هستند و در صورتی که این کشور اقدامات موثری در این زمینه به عمل نیاورد، بار دیگر به انزوا کشیده خواهد شد. چینی‌ها به خوبی می‌دانند که اگر سر ناسازگاری با ناتو بگذارند، این پیمان به زودی پاشنه آشیل چین در برمه، تبت، تایوان و بحث حقوق بشر در داخل این کشور را هدف قرار خواهد داد.

امروزه دیگر سیاستمداران چینی بیش از آنکه به دنبال نقاط افتراق ایدئولوژیک خود با غرب باشند، در تلاشند تا نقاط اشتراک خود با نظام سرمایه داری غرب را یافته و در راستای پیوستن به کاروان جهانی صنعت و فناوری گام بردارند. رشد اقتصادی این کشور هر چند که گوی سبقت را از باقی کشورهای رو به توسعه ربوده است، اما ویژگیهای جمعیتی آن، سد راهی در برابر توسعه زود هنگام چین به شمار می‌آید. با اینکه چین از نظر سیاسی و نظامی همچنان دارای اهمیت است، اما حتی اگر راه خود را به سوی اقتصاد بازار با موفقیت بگشاید، در نیمه نخست قرن بیست و یکم تاثیر چندانی بر اقتصاد جهان نخواهد گذاشت.

از سوی دیگر، این کشور نیز با تغییر معادلات بین‌المللی، اینک بیش از آنکه در پی مقابله با دشمنان منطقه‌ای و بین‌المللی خود باشد، خود را در میان رقیبانی می‌بیند که با بازی حاصل جمع جبری غیر صفر در حال برقراری ارتباط و گسترش مرادفات خود با این کشور هستند. تجربه حمله ناتو به یوگسلاوی به خوبی گویای آن است که چین نیز همچون روسیه بیش از آنکه به دنبال تقابل نظامی باشد، در راه تامین اهداف اقتصادی خود گام بر می‌دارد و لذا بعید به نظر می‌رسد که این کشور از نزدیک شدن گام به گام ناتو چنان هراسان شود که به رویارویی نظامی با این سازمان مبادرت ورزد. از آنجا که اولویت سیاست خارجی چین را برنامه‌های اقتصادی تشکیل می‌دهند، به نظر می‌رسد که این کشور تلاش دارد تا به جای تقابل با ناتو، همچون روسیه، به شریک منطقه‌ای ناتو در آسیای مرکزی و قفقاز تبدیل شود. حضور این کشور به عنوان عضو ناظر در برخی سمینارها و مانورهای نظامی ناتو طی سالهای اخیر، موید این ادعا است.

۳. هندوستان

سرانجام پس از آنکه قریب به دو دهه از پایان جنگ سرد گذشت، سیاستمداران هندی تصمیم گرفته‌اند که سیاست عدم تعهد را که روزگاری در دوران رقابت میان دو ابرقدرت شرق و غرب اتخاذ کرده بودند، کنار گذاشته و رهیافت نوینی در سیاست خارجی خود تعقیب نمایند. مطابق رهیافت جدید، هند به عنوان یک قدرت آسیایی نوظهور در قرن ۲۱، تلاش خواهد داشت تا هم‌گام با آهنگ رشد جهانی و براساس الگوهای اقتصادی جهانی شده و ارزشهای نظام لیبرال دموکراسی، به توسعه اقتصادی خود تداوم بخشد. بنابراین، در برابر همکاریهای پیمان آتلانتیک شمالی با پاکستان که رقیب دیرین هند محسوب می‌شود، این کشور بیش از هر زمان دیگری خواهان گسترش همکاریها میان این کشور با پیمان مذکور می‌باشد. درخواست هند برای همکاری در انجام تمرینات هوایی با ناتو و پیشنهاد ناتو مبنی بر پیوستن این کشور به ابتکار «مشارکت برای صلح»، گویای آن است که زمامداران هندی تلاش دارند تا با برقراری پیوند با این سازمان بین‌المللی، در بازی راهبردی آتی در آسیا از هم اکنون جایگاه مناسبی به خود اختصاص دهند.

این امر موجب شده است که رهبران هندی تشکیل پیمان جدیدی تحت عنوان «سازمان پیمان آسیا - آمریکای شمالی» را پیشنهاد کنند که کشورهای آمریکا، کانادا، هندوستان، ژاپن، سنگاپور، مالزی، استرالیا، فیلیپین، کره جنوبی و دولتهای اصلاح طلب و غرب گرای عرب نظیر کویت، عمان، بحرین و قطر اعضای بالقوه این سیستم امنیتی جدید خواهند بود. این پروژه در کنار طرح موسوم به «برنامه آسیای مرکزی بزرگ» که از سوی موسسه آسیای مرکزی و قفقاز دانشگاه جان هاپکینز ارائه شده و از سوی وزارت امور خارجه آمریکا مورد استقبال واقع شده است، خبر از اهمیت جایگاه هند در برنامه های آتی غرب در آسیا می دهد. مطابق این طرح، در برنامه «همکاری آسیای مرکزی بزرگ برای توسعه»، پنج کشور آسیای مرکزی و افغانستان به عنوان اعضای اصلی و هند و پاکستان به عنوان کشورهای شرکت کننده در آن حضور می یابند و آمریکا نیز هدایت امور را در دست می گیرد. در این راستا، همکاریهای منعطف در زمینه های امنیت، دموکراسی، اقتصاد، حمل و نقل و انرژی مد نظر می باشد و به این ترتیب، منطقه ای جدید متشکل از آسیای مرکزی و جنوب آسیا شکل می گیرد.

۴. تروریسم

با این همه، حوادث ۱۱ سپتامبر به خوبی نشان داد که ناتو در اجرای طرحها و برنامه های خود در سطح بین المللی، چندان به راحتی طی مسیر نخواهد کرد. آنچه که از آن تحت عنوان دشمنی ناپیدای تروریسم یاد می شود، هم اکنون مهم ترین عامل تهدید کننده امنیتی علیه اعضای این پیمان به شمار می رود. تلاش اعضای ناتو در تشکیل ائتلاف مبارزه با تروریسم در سالهای اخیر نه تنها موجب کاهش اختلافات میان اعضا در درون این سازمان شده است، بلکه سایر قدرتهای بزرگ - نظیر چین و روسیه - را نیز به همراهی با این پیمان واداشته است. از آنجا که خاستگاه اصلی دشمن جدید ناتو، بنیادگرایی مذهبی فرض شده است، بنابراین می توان انتظار داشت که اعضای این سازمان با تمام توان خود در صدد مقابله با این شیوه جدید تهدید بر آمده و ضمن تعقیب افراد و سازمانهای پیرو تفکرات بنیادگرایانه، کشورهای حامی این افراد و گروهها را نیز هدف قرار داده و در راستای کسب حمایت

بین‌المللی برای نابودی دشمنان جدید خود از هیچ کوششی فروگذار نکنند. نکته جالب توجه آنکه، آنچه که از آن به عنوان مهم‌ترین دشمن ناتو در عصر جدید یاد می‌شود، تاکنون هیچ‌گونه تقابل و رویارویی مستقیمی با این نهاد نداشته است و رهبران گروه‌های تروریستی در حمله به نیروهای این پیمان پیشدستی نکرده‌اند و صرفاً در نقاطی نظیر افغانستان، در برابر حضور این نیروها از خود مقاومت نشان داده‌اند. واقعیت آن است که این دشمن جدید، بیش از آنکه سر ناسازگاری با پیمان مذکور را داشته باشد، صرفاً رویارویی قوی‌ترین عضو ناتو، یعنی ایالات متحده قرار گرفته و منافع این کشور را بیش از سایرین مورد تهدید قرار داده است. در واقع، تلاش برای افزایش مشارکت ناتو در حوزه‌هایی نظیر مبارزه با تروریسم، مبارزه با اشاعه تسلیحات هسته‌ای، کنترل بنیادگرایی و تضمین امنیت اسرائیل همگی در راستای هم‌سو نمودن جهت‌گیری‌های ناتو با اهداف سیاست خارجی ایالات متحده صورت گرفته و تبیین‌کننده سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا است.

در این راستا، ایالات متحده تلاش کرده است تا علاوه بر اعضا، هم‌پیمانان و گفت‌وگوکنندگان با این پیمان را نیز بر محور منافع و تهدیدات مشترک گرد هم آورده و هم‌سو نماید. آنچه که این کشور تحت عنوان منافع مشترک کشورهای مذکور می‌شمارد، شامل مواردی نظیر امنیت دستیابی به انرژی، حفظ امنیت فضای ژئوپلیتیک و اشاعه ارزش‌های غربی نظیر دموکراسی و حقوق بشر می‌باشد. در مقابل، برای رسیدن به اهداف فوق، کشورهای مختلف باید در چارچوب نهادی بین‌المللی همچون ناتو به مبارزه با مسائلی چون تروریسم، بنیادگرایی مذهبی، تسلیحات هسته‌ای و موشک‌های دور برد بپردازند. میزان حضور اعضای ناتو در سایر ترتیبات و نهادهای بین‌المللی، به خوبی گویای آن است که این سازمان در بسیج جهانی برای از بین بردن موانع جدید پیش روی خود تا چه حد می‌تواند موفق عمل کند.

نتیجه: چشم‌انداز فراآتلانتیکی ناتو

متحدان غربی تلاش نموده‌اند تا از نظر کارکردی ضمن حفظ و تقویت کارکرد اصلی ناتو، کارکردهای سیاسی، اقتصادی، علمی و فرهنگی آن را نیز در سطح فرمانطقه‌ای تقویت

کنند. همچنین بر اساس وظایف از پیش تعیین شده این سازمان، در دو سطح منطقه‌ای و بین‌المللی نیز اعضای ناتو ابتکار عمل در زمینه پاسداری از صلح، مدیریت بحرانها، اقدامات بشر دوستانه و انجام عملیات اضطراری غیر نظامی را در دست گرفته و ماموریت‌های جدیدی برای این سازمان تعیین کرده‌اند.

ناتو از لحاظ تجدید ساختار نیز تلاشهایی هم در عرصه داخلی این سازمان از طریق ایجاد، حذف و یا ادغام برخی بخشها، و هم در عرصه خارجی از طریق تاسیس نهادهای مختلف آغاز کرده است که در عرصه خارجی به ویژه می‌توان به «شورای مشارکت یورو-آتلانتیک»، «طرح مشارکت برای صلح»، «شورای مشترک دایمی ناتو- روسیه»، «کمیسیون ناتو-اوکراین»، «طرح گفت‌وگوهای مدیترانه‌ای»، «کنفرانس امنیتی ناتو- ژاپن» و «طرح همکاری با آرژانتین» در آمریکای لاتین اشاره نمود. در واقع، ناتو در عصر جدید برای بازسازی امنیت فرا-آتلانتیکی، به دنبال خلق وضعیتی مستقل از الگوی قدیمی موازنه قوا بوده است. این سازمان در عمل توانسته است نظام «موازنه قدرت» میان دسته‌های مختلف از بازیگران را به نظام «رژیمهای امنیت دسته جمعی» بر اساس اتحاد کلیه واحدهای بازیگر در برابر برخی از کشورهای یاغی تبدیل کند. به این ترتیب، سیاست ناتو از یک سازمان دفاع جمعی در برابر اتحاد شوروی، به یک سازمان امنیت جمعی در برابر جهان تغییر یافته است. تا پیش از آن، شعار ناتو برای حفظ انسجام درونی خود در دوران جنگ سرد عبارت بود از: «امنیت اعضا تفکیک ناپذیر است»، اما شعار این سازمان برای گسترش خود در این زمان، به این صورت تغییر یافته است که: «امنیت تفکیک ناپذیر است». □

پاورقیها:

۱. هانس. جی مورگنتا، سیاست میان ملت‌ها، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه، ۱۳۷۴.
- Edward H. Carr, *International Relations between the Two World Wars, 1919-1939*, Palgrave, Macmillan, New York, 1966.
۲. حسین سیف زاده، نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل و مبانی قالب‌های فکری، تهران: سمت، ۱۳۷۶.
- Stephen M. Walt, *The Origins of Alliances*, Ithaca, NY: Cornell University Press, 1987.
۳. الهه کولایی و ماندانا تیشه‌بار و محمود محمدی، ناتو: تحول در مأموریت‌ها و رویکردها، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۶.
- عبدالعلی قوام، اصول سیاست بین‌الملل، تهران، سمت، ۱۳۷۱.
۴. محمود محمدی، «تبدیل اهمیت به قدرت»، روزنامه همشهری، ۱۳۸۱/۶/۶.
۵. محمد رضا قاندری، «ناتو پس از ۱۱ سپتامبر»، ماهنامه نگاه، سال ۴، شماره ۴۱، دی و بهمن ۱۳۸۲.
۶. ریچارد ان. هاس، «پایان دوران تک قطبی»، لس آنجلس تایمز، ترجمه مصطفی شیرمحمدی، برگرفته از پایگاه خبری - تحلیلی پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- S. Nelson Drew, *NATO from Berlin to Bosnia: Trans-Atlantic Security in Transition*, Institute for National Strategic Studies, Washington DC, 1995.
7. David S. Yost, *NATO Transformed (the Alliance's New Roles in International Security)*, U.S. United States Institute of Peace, 1998
8. Janusz Prystrom, "NATO in the Post - Cold War Era", *Polish Quarterly of International*, Vol.3, No.2, winter 1994.
9. John S. Duffield, "NATO's Functions after the Cold War", *Middle East Quarterly*, Vol. 109, No. 5, 1994-1995.
10. Anthony Foster and William Wallace, "What is NATO for?" *Survival*, Vol. 43, No. 4, winter 2001-2.
۱۱. محمد جواد ظریف و مصطفی زهرانی، روندهای جدید بین‌المللی، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران، بهار ۱۳۸۴.
- لستر تارو، رویارویی بزرگ؛ نبرد اقتصادی آینده ژاپن، اروپا و آمریکا ترجمه عزیز کیاوند، تهران، نشر دیدار، ۱۳۷۷.
۱۲. خلیل شیرغلامی، «راهبرد توافق بزرگ و روابط آمریکا و اروپا در ناتو»، ماهنامه نگاه، شماره ۱۳ و ۱۴.
- سعید خالو زاده، «راهبرد امنیتی و دفاعی اروپا در تعامل با ناتو آمریکا»، گزارش تحلیلی، مرکز تحقیقات راهبردی؛ معاونت سیاست خارجی و روابط بین‌الملل، شماره ۹۳، بهمن ماه ۱۳۸۳.
- Jonathan Eyal, *NATO and European Security, Perspectives*, No. 6-7, 1996.
- Timothy Edmunds, "NATO and its New Members", *Survival*, Vol. 45, No.3, autumn 2003.
- Karl Kaiser, "Reforming NATO", *Foreign Policy*, No. 103, summer 1996.
۱۳. سعید تائب، «گسترش ناتو به شرق: دیدگاهی دیگر»، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۱۳، ویژه اروپا (۲)، پاییز ۱۳۷۸.
- J. Kriendler, "NATO's Changing Role-Opportunities and Constraints for Peacekeeping", *NATO Review*, June 1993.
۱۴. قاسم منفرد، امکان سنجی شکل‌گیری ترتیبات امنیتی مشترک در حوزه دریای خزر، تهران، دفتر مطالعات سیاسی مرکز پژوهش‌های مجلس، مرداد ۱۳۸۵.
- «ناتو در خارج از مرزهای خود»، وزارت اطلاعات، اسفندماه ۱۳۸۳.
- رسول موسوی، «راهبرد ناتو در قفقاز»، نامه دفاع، شماره دوم، ۱۳۸۴.
- Ronald D. Asmus, and Richard L. Kugler and F. Stephen Larabee, "NATO expansion: The Next Steps", *Survival*, Vol. 37, No. 1, spring 1995.
15. Francesco Sisci, "Mega - NATO: China out in the Cold", *Asia Times*, May 24, 2002.
16. Hugh Bayley & John Boozman, *An Emerging China and the Transatlantic Economy*, *NATO Parliamentary Assembly*, 2005.